



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۰۷۱۹۸۸۸۰۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۸ اذان مغرب ۱۷:۵۶ اذان صبح فردا ۵:۳۴ طلوع آفتاب ۷:۰۰

گرد شهر یا چراغ

نامش همان «کالابرگ» قدیمی‌است!

وحید معتمدنژاد

● چندرنگ داشت و چند مقصود، با چاپ ملخی و کاشغنی که بر هر جامه‌ای رنگ پس می‌داد، در بقیه هر مادر بزرگی تا جیب شالوار رنگ‌رورفته و داخل کیفی که بی‌هراس و بی‌خیال از رسیدن، نصفش عیان بود، یافت می‌شد. اسمش «کالابرگ» بود. هر ۱۰ تا یک صفحه، نقطه‌چین یا به قول فرنگیا «پر فرازا» شده بود و همراه یکی از آن برای سفره‌های چرب‌چیلی جدا می‌شد و خانواده شلوغی را سرسیر می‌کرد و البته شکرانه‌ای همراه آن بود و همه اعضا، سرخوش و سرحال می‌گفتند و می‌خندیدند، همه‌چیز به‌وقور پیدا می‌شد و با همین یک‌تیکه کاغذپاره، باری بر زن‌بیل، سبوی هر خائنه روان بود و تلنبار در انبار، نه نگران که مبدا کالایی نایاب شود و مبدا گران، روزها سر می‌شد و سر می‌گذاشتیم به دشت، قریه بودیم و دل‌باگران. اما افسوس چه زود گذشت و بی‌خبر از همه‌جا، هم ما بزرگ شدیم و هم دیگران و نقل خاطره‌ها شد آن‌روز و روز گاران. اما امروز نه آن مادر بزرگ در قید حیات است نه در آن جیب، خبری از برکات است و نه آن گل‌لاندختن‌لپ در وجنتا!

امروز اما شکل این برگ، قدری متفاوت با سالیان دور است و هم کاغذ و هم مقدارش، آن‌روز صاف بود و به هر چهارراهی، کسانتی که با «جارزدنی» یا با قیمتی گراف با همین «کالابرگ» سودها می‌پرند، ولی حالا نه صفی است و نه جارودفی، فقط چشمک سبزی است که بر «خودپرداز» تا به یک سقف معین، می‌توان برداشت کرد و هنوز برداشت نکرده، جیب که همان جیب قدیم است به آنی خالی می‌شود و انتظار تا به ماهی دیگر، با همینش هنوز، دولت و مجلس، سر این خردنارخز حرف‌وحیدش‌ها دارند که یک روز صحبت قطع است و دگرروز صحبت فقط، یک‌روز دولت گوید توان پرداختش نیست، روز دگر مجلسیان نیز گویند که ما و کلیهم و موکل با همین مقدارش خانه‌های سازند!

و دگرروز که اقتصاددانی گوید:

تورم از همین جاست و در دولت جدید، قطعش بجاست. القصه اختلاف زیاد است سر این، پس چه تفاوت که نامش عوض شود از «یارانه» به «بن‌کالایی» که همان «کالابرگ» قدیمی است. این طریقی بود که اگر از خاطراتان پاک نشده، چندماه قبل، بر سر زبان‌ها افتاد و باز دوباره در کشافوس دهر، از یادها روده‌شد. تا چندروز پیش که به‌ناگاه طرحی نو درانداختند و از آن «سبدکالا» آمده بیرون، این‌بار انگار همه‌چیز سسر جایش بوده و دولت و مجلسیان، توافق کردند که شب عید است و به مردم باید حالی داد و سفره‌ها را با هر خرت‌پورینی رنگین کرد، به فکر مردی گرسنه می‌افتم که شب‌وروز به هر چهارراهی، بر بساط او هر خنرزپینزری پیدا می‌شود و به‌زعم خودش، که او خوش‌بخت‌ترین مرد دنیاست. حالا قصه این مرد و این کالاهاست که صبح تا به شب مردمی در صفی طولانی عمر صرف می‌کنند. اینکه این‌چور کمک‌کردن‌ها حقمان هست، از آنهایی که به‌صف می‌ایستند باید پرسید ولی آنچه حقیقت دارد، منش ایرانی است که این روش‌ها شایسته «ایرانی بودنش» به هیچ عنوان نیست.

شعر

احسان شریعتی در پرشش

● **شرق**: در ادامه درسگفتارهای زمستانه موسسه پرشش و در هفته سوم بهمن‌ماه دو درسگفتار آغاز خواهند شد. احسان شریعتی از روز دوشنبه ۲۱ بهمن‌ماه ساعت ۱۷ درسگفتار «ساخت‌گشایی همچون روش پدیدارشناختی هستی و زمان هایدگر» را آغاز خواهد کرد. همچنین نیز از روز پنجشنبه ۲۴ بهمن‌ماه ساعت ۱۵ «درسگفتار مفهوم گرای و پسامفهوم‌گرایی در هنر معاصر» با تدریس هلیا دارایی آغاز خواهد شد. علاقمندان برای کسب اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام در این درسگفتارها می‌توانند با روابط‌عمومی موسسه پرشش با شماره‌های ۰۳-۸۸۶۵۸۶۰ تماس گرفته یا به وب‌سایت www.qporsesh.com مراجعه کنند.

اجرای مولتی‌مدیا درباره کودک آزاری

● **شرق**: «از من عکس بگیر» مجموعه‌مولتی‌مدیای «بنفشه» و بهاره فریس «آبادی» است که با هدف تفکر و تعمق بر تبعات ناشی از کودک‌آزاری در تاریخ‌های ۱۷ و ۱۸ بهمن ماه در«خانه نمایش اوشر» سه سانس برگزار می‌شود و تمام عواید فروش این اجرا به انجمن حمایت از حقوق کودکان اهدا خواهد شد. این آثار نمایشی است از جراحات روانی تجسم‌یافته که منشأ آنها ضایعاتی در کودکی است. در توضیحات نوشته‌شده روی بلیت، در بخش «هشدارها» آمده است: ورود به سالن اجرا به افراد زیر ۱۶سال توصیه نمی‌شود. در صورتی که صدای بلند یا تماشای تصاویر جراحیات، موجب آزار شما می‌شود ورود به سالن اصلی اجرا به شما هم توصیه نمی‌شود. «آو» واقع در میدان فاطمی، ابتدای شهید گمنام (به سمت میدان گله‌ا)، خیابان جهانمهر، پلاک ۲۶ است.

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۰۷۱۹۸۸۸۰۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

زندگی دیگران

شهری که آدم‌ها گاهی در آن زندگی می‌کنند



امیلی امرایی

این‌بار شناسن یار بغداد بود، جدای از اینکه نامش در چند سال اخیر در صدر فهرست ناامن‌ترین شهرهای جهان می‌آید و هر روز بمب‌هایی که سکانان این شهر را تکه‌تکه می‌کند نامش را در صدر خبرها نگه می‌دارد، بغداد گوشه‌های دنجی برای زیستن هم دارد. امسال برای اولین‌بار راسته کتابفروشی‌های خیابان المنتبی این شهر به فهرست جذاب‌ترین راسته‌های کتابفروشی جهان اضافه شده است. هرسال به همت انجمن کتابفروشان شهر واشنگتن فهرستی از کتابفروشی‌ها و محله‌هایی با محور بساطی‌های کتاب تهیه می‌شود که جدای از وجهه فرهنگی جزو جاذبه‌های گردشگری شهرها نیز محسوب می‌شود. خیابان المنتبی بغداد حالا یکی از این جاذبه‌هاست که بعد از رافایتن در این فهرست با یادداشتی از «لوپ نوری» روزنامه‌نگار عراقی کرد ساکن آمریکا معرفی شده است. سال ۲۰۰۷ نزدیک‌تر است‌ها به این گوشه دنج هم رحم نکردند و در اثر انفجاری که در مشهورترین کتابفروشی این خیابان با همین نام رخ داد ۳۸ نفر در هنگام خرید کتاب کشته شدند و البته قهوه‌خانه شایبندر که یکی از پاتوق‌های روشنفکری این شهر بود به‌شدت آسیب دید. اما حالا دوباره خیابان المنتبی به روزهای اوج خود بازگشته است. ۲۱ ژانویه امسال نیز ۳۷ هنرمند عراقی برای ادای احترام به ایستادگی این خیابان در برابر خشونت و دوام آن آثاری منحصربه‌فرد با مضمون رد خشونت و ترویج مطالعه نمایشگاهی ارایه کردند که

زیرچشمی

صف



امیرحسین نامیری

۱- اتوبوس‌های بنز دهه ۶۰ و ۷۰ شرکت واحد را یادتان هست؟ صندلی‌های طرح چرم و قرمزش را چطور؟ ورقه‌نازک چوبی که از زیر چرم‌های پار‌شده پیدا بود یا ابرهای زردرنکشی را چطور؟ یادگاری‌های نوشته‌شده با خودکار بیک آبی و مشکی، تاریخ‌های به‌جامانده و خطوط میخی سربازانی عاشق که دور از شهرشان غمشان را روی در و دیوار و صندلی اتوبوس جا گذاشته بودند چه؟ یادتان می‌آید؟ همه‌ما خاطره‌نویسی را از همانجا شروع کردیم، روی درخت با جاقو یا روی ستون بتنی پایه پل‌ها، عهدی بود نانوشته که گویی هر کسی حداقل یک‌بار در زندگی باید تجربه‌اش می‌کرد. شاید هنوز هم متداول باشد اما مسلما کمتر شده است.

۲- از دوره شهرداری کرباسچی همه‌مان پر از خاطرایم. بسیاری از اولین‌بارها در دوره مدیریت او بر شهر تهران به‌جا ماند. بوته‌های گل را یادتان می‌آید؟ تا پیش از آن دوره، متداول نبود شهرداری گل و بوته در میدانی و بلوارها و خیابان‌ها بکارد. بوته‌های گل در پارک‌های محصور تحت‌تدابیر امنیتی شدیدی قرار داشتند. کتک‌خوردن از نگهبان پارک به‌خاطر چیدن یک شاخه گل را خیلی‌هایمان تجربه کرده‌ایم. اما یادتان می‌آید وقتی گل از پارک‌ها خارج شده و به خیابان‌های شهرمان رسید ماه‌های اول چه اتفاقات بامزای رخ می‌داد؟ فردا صبح که از کنار خیابان رد می‌شدی جای بوته‌های گل را خالی می‌دیدی. خب

این حق مردم بود که بوته را از خیابان به جای امنی مانند باغچه خانه‌شان منتقل کنند. شهرداری مأمور نگذاشت تا بوته‌ها هر صبح از خیابان به باغچه یک شهروند انتقالی نگیرند. در عوض آنقدر کاشت که عادت‌مان شد خیابان هم می‌تواند مزین به بوته‌های گل باشد. خب کار به جایی رسید که شهرداری پیغام می‌دهد که اگر دوست دارید آدرس بدهید، بایبیم درون باغچه‌تان درخت بکاریم، آن هم مجانی. جقدر عوض شده‌ایم.

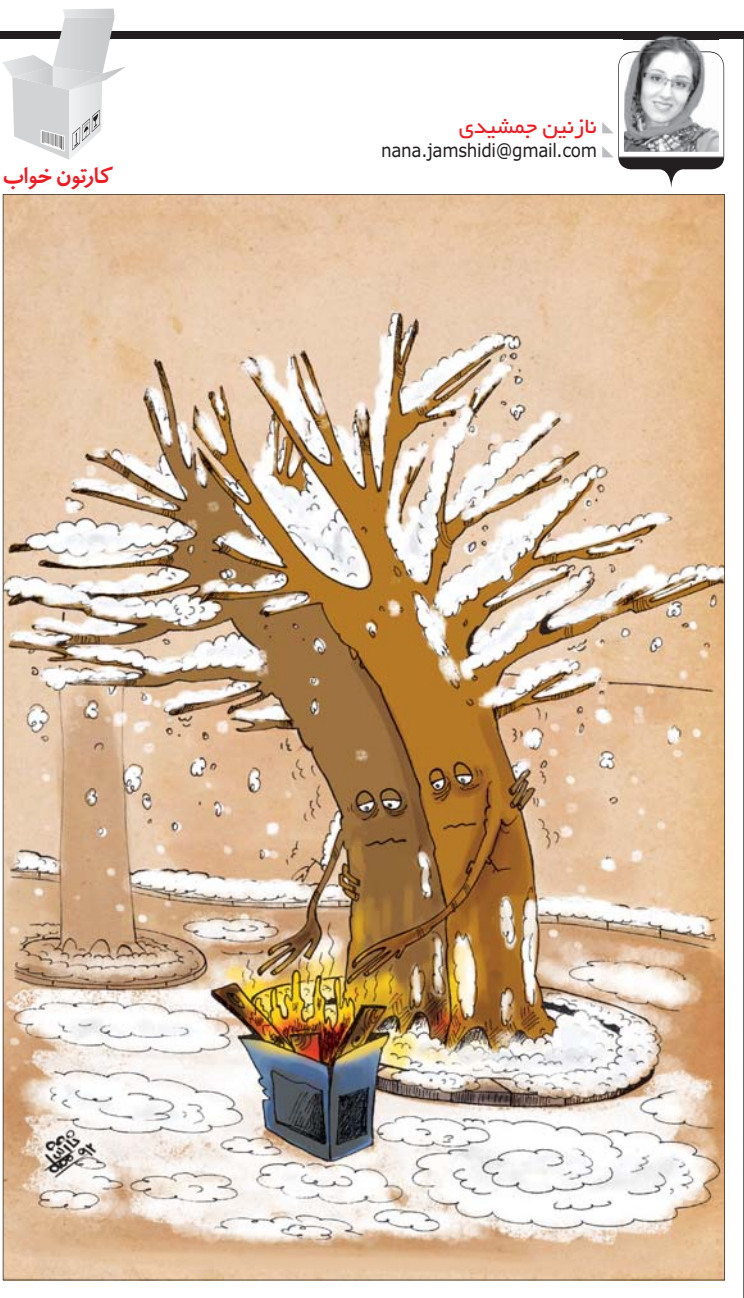
۳- در تمام این سال‌ها خیلی چیزها آموخته‌ایم. اتوبوس‌ها که البته ملیس به صندلی پلاستیکی شده‌اند اما یاد گرفته‌ایم کمتر یادگاری بنویسیم. بوته‌های گل سرجایشان می‌مانند و شهرداری هرروز صبح مجبور نیست دوباره گل بکارد و خیلی موارد دیگر، اما هنوز در یک کار عاجزیم. صف و نوبت، اول اینکه معلوم نیست چه علاقه‌ای داریم به صف‌بستن. در موارد بسیاری پیش آمده که نیازی به صف نبوده اما ما برای دل خودمان صف بسته‌ایم. اینکه ملتی هستیم علاقه‌مند به صف، موردی ندارد، چرا دوست داریم بعد از صف‌بستن زرنگی کنیم و صف را به‌هم برزنیم و از سسروکول بعدتر گذرا به بالا برویم. معنی غامضی در خود دارد که هیچ‌وقت متوجه نمی‌شویم. شاید یک روز متوجه شدیم بدون اینکه افقی از روی سر همدیگر در شویم هم می‌توان سبد کالا گرفت یا بدون اینکه با مشت، خون به چهره همدیگر بیندازیم یا شایسته پایین بیاوریم هم می‌توانیم از سسینمای رایگان استفاده کنیم. ما بیش از اینکه نیاز داشته باشیم با سینما آشتی کنیم، نیاز داریم با خودمان رابطه دوستانه‌ای برقرار کنیم. با خودمان آشتی کنیم.



پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۹۲ ۶ ربیع‌الثانی ۱۴۳۵ ۶ فوریه ۲۰۱۴ ۲۰۱۴ سال یازدهم شماره ۱۹۴۷ ۱۶صفحه

جشن سالگرد تاسیس انجمن نویسندگان کودک و نوجوان

شرق: امروز ساعت ۱۷ تا ۲۰ مراسم بزرگداشت شانزدهمین سال فعالیت انجمن نویسندگان کودک و نوجوان با حضور اعضای انجمن بر گزار می‌شود. بانوجه به اهمیت سانسور در فضای کنونی نشر کتاب و نوشتن، هیات‌مدیره این نهاد تصمیم گرفته است معضل سانسور را به شکل جدی‌تری دنبال کند و حتی آن را در برنامه‌های سالگرد تاسیس انجمن منظور کند. به همین دلیل در بخشی از این مراسم با تاکید بر حقوق صنفی نویسنده، به معضل سانسور در ادبیات کودک و نوجوان پرداخته می‌شود.



از هر نظر بی‌ضرر

آتش نشانان نور چشم ما
عملکرد مسوولان توی چشم ما
نجات یک جوان که
از طبقه اول آویزان شده بود، بی‌شوخی



پوریا عالمی

● سخنگوی سازمان آتش‌نشانی بعد از حادثه آتش‌سوزی عبدال‌آباد گفت: یک جوان ۳۰ساله که از طبقه اول آویزان شده و قصد پریدن به پایین را داشت توسط آتش‌نشانان – به‌همراه دو دستگه نردبان – در لحظات اولیه نجات داده شد. همین سخنگوی سازمان آتش‌نشانی که مثل دیگر مسوولان و مدیران تا آخرین قطره خون و حقوق در برابر استعفا مقاومت می‌کنند، بعد از آتش‌سوزی خیابان‌جمهوری گفته بود: «دو نفر از زنان کارگر که از پنجره‌های طبقه پنجم این ساختمان آویزان شده بودند، به دلیل ناتوانی در استقرار مستحکم خود به پایین پرتاب شدند و جان خود را از دست دادند»

–سخنگوی آتش‌نشانی از این جوان ۳۰ساله که تمرین کرده بود تا هنگام حادثه «توانایی استقرار مستحکم خود بر لب پنجره» را داشته باشد تشکر کرد.

– بعد از حادثه خیابان جمهوری قرار شده هرجا آتش‌سوزی شد، شهروندان سریع بیایند و از پنجره طبقه اول آویزان شوند، تا دست مأموران برای بغل کردن و نجات، بهشان برسد. با این کار هم حادثه خیابان جمهوری فراموش می‌شود، هم انتساب و نصب شایسته مسوولان و مدیران مشخص می‌شود.

–سخنگوی آتش‌نشانی از مردم خواست قبل از رسیدن آتش‌نشانی، خودشان یک تکه‌پا، نردبان و چهارپایه و سطل آب را بیاورند بگذارند دم در و بعد به درون آتش برگردند، وی گفت قرار نیست شهروندان نسبت به سرنوشت خود بی‌مسئولیت‌باشند.

– سخنگوی آتش‌نشانی گفت: پدر تجربه بسوزد که پسر بی‌تجربگی است. ما هم سر آتش‌سوزی خیابان جمهوری بی‌تجربه‌بودیم.

– سخنگوی آتش‌نشانی گفت: شاید الان شما دست بیندازید که ما یک جوان را که از طبقه اول آویزان شده بود، نجات دادیم. اما توجه کنید که برادران رایت هم یک‌دفعه هواپیما نداشتند و پله‌پله و گام‌اس گام‌اس پیشرفت کردند، ما قول می‌دهیم با هر آتش‌سوزی یک طبقه خودمان را بکشیم‌بالا.

داستان کوچک

مورچه‌ها

لیندسی گیتز مارکل
برگردان: هادی عظیمی

● از سر کار برگشته‌ام و تنها هستم. عصر در حیاط همسایه سبک‌ام می‌کشم و روی یکی از چوب‌های زیر خطر راه‌زن، نزدیک باغ، می‌نشینم و روزنامه می‌خوانم. باغ در فصل بهار تنها مستطیلی از گل خشک بود اما حالا در تابستان، سبز و مرطوب است و پر از میوه و عنبکبوت. هیچ‌کس نمی‌داند اینجا هستم و هیچ حصار می‌هم نیست که خیال من را بگیرد. چند صفحه‌ای می‌خوانم و بعد ناگه‌م در میان دره‌م‌پیچیدگی گیاهان خیره می‌شود. سبک‌ارم را روی چمن می‌تکلم و از خودم می‌پرسم آیا کسی متوجهش خواهد شد؟ آیا سنجاب‌های خاکستر سیگار را خواهند چشید و خاکستر دندان‌هایشان را سیاه خواهد کرد؟ آیا مورچه‌ها آن را بالای سرهای سیاه‌شان بلند خواهند کرد و با تقلابه خاکر زیرهایشان خواهند برد؟ هفته‌ها طول کشید تا متوجه مورچه‌ها شوم، اما حالا که به چوب زیر خط راه‌ان نگاه می‌کنم، آنها را همه‌جا می‌بینم، خط‌هایی که در اطرافم پخش شده‌اند، مثل شیری که روی زمین ریخته باشد. چشم‌هایم را روی آنها می‌چرخانم، انگار که بگویم: «آهای! با شما هستم، حواستان جمع باشد!» مورچه‌ها!.. با آن تعهد قدیمی‌شان به کار!.. من پشت یک میز در ادارای کار می‌کنم که هیچ‌کس حرف نمی‌زند، چرا که سکوت برای تمرکز بهتر است. وقتی وارد خنل‌ام می‌شوم، بطری نوشیدنی‌ای را به‌طرف‌م می‌گیرم، درپوش آبی‌اش را باز می‌کنم و ذرات ریز و ختک موادشیمیایی را که‌بوی شیرینی و تمیزی می‌دهند، حس می‌کنم. حالا، بیشتر و بیش‌تر، در خیال‌ام سر مردم را زیر باهایم له می‌کنم. یک لیوان آب خنک خواهم نوشید تا مزه دهانم تازه شود. جلوی یک پنجره باار خواهد ایستاد و وسط شام به ماجرای دربارۀ اداره شش‌ه‌رم که در آن مردم با هم در سالن ناهارخوری ناهارشان را تقسیم می‌کنند، گوش خواهم داد. متوجه خواهم شد که انگشت‌هایم را بلند کرده‌ام تا بوی توتون و پس‌مانده‌های روی پوستم را روی بندانگشت‌هایم بو بکشم. اگر سلطان بگیرم، شوهرم اشک می‌ریزد و می‌گوید: «بهت گفته بودم.» و نخواهد فهمید که چرا جای نداشتست، که حتی هیچ حصارى در کار نبود. مورچه‌ای تا آخر شب به من خواهد چسبید و زیر ناخن‌هایم به‌دنبال تهمانده‌ها خواهد گشت.

زاویه دید

نیروگاه‌های جایگزین و سلامت نسل‌ها

محمد ملک‌خانی

در دریا، چه در جنوب و چه در شمال و نیز وجود منابع عظیم گاز که ظاهرا اولین کشور در دنیاست، می‌تواند به‌طور هم‌زمان با یک برنامه‌ریزی جهشی علمی اقدام به ایجاد نیروگاه‌های بزرگ و کوچک چندمنظ‌سوره آبی، بادی، خورشیدی و گرمایی به‌خصوص با کمک بخش خصوصی بنماید که از دیدگاه‌های مختلف از جمله محیط‌زیست کمک شایانی به حفظ سلامت جامعه خواهد کرد که مضافا موجبات ایجاد اشتغال فراوانی در زمینه‌های گوناگون را به‌دنبال خواهد داشت.

برای مثال تثبیت استفاده و تولید همین آبگرمکن‌های آفتابی نیز در ایران می‌تواند موجبات اشتغال فراوانی شده که پیشرفت آن در گستره وسیعی در ایران قلع‌ا موجب جلب‌توجه در کشورهای همسایه می‌شود که بدون شک در میان‌مدت سودآوری صادراتی فراوانی را در پی خواهد داشت. پیشنهاد نگارنده به دولت یازدهم این است که با حفظ صددرصدی منافع ملی ایران در کوله‌امندت و بلندمدت‌طوری اقدام کند که در ساخت، تهیه، خرید، نصب و راه‌اندازی نیروگاه هسته‌ای جنبه تحقیقاتی در زمینه‌های رادیوارو و کشاورزی هم در نظر گرفته شده و برای تامین برق از دیگر روش‌ها مانند آنچه بیان شد نیز اقدام کند.

یکی از دوستان که به‌نازگی از مسافرت به کشور آلمان برگشته بود، می‌گفت: «در تمام شهرهای کوچک و بزرگ تعداد قابل‌توجهی از خانه مسکونی اقدام به نصب آبگرمکن آفتابی کرده‌اند که هم آب گرم و هم برق آن خانه‌ها را تامین می‌کند.» شما تصور کنید که صنعت سخت آبگرمکن‌های آفتابی خانگی که هم آب‌گرم و هم برق خانگی را تامین می‌کند در مقیاس وسیع در آلمان پیشرفت کرده و موجبات ایجاد اشتغال فراوانی شده، راه دور نرویم در کشور خودمان چند سالی است که حسب رعایت مقررات ساختمانی ساخت و نصب درون‌جره‌های دودچاره اجباری شده. همین امر باعث ایجاد واحدهای کوچک ولی متعدد صنعتی در نقاط مختلف شهرها شده که با نگاهی گذرا به آگهی‌های مختلف در روزنامه‌ها، تنوع سازندگان این درون‌جره‌های دودچاره را در اقصی‌نقاط کشور ملاحظه خواهید کرد. جالب‌توجه اینکه نیاز بازار آنقدر زیاد شده که انواع روفرپیل‌های اینچنین پنجره‌ها چند صبا‌حی است که از کشورهای مختلف به ایران وارد و با سودآوری مطلوب فروخته می‌شود. نتیجه اینکه کشور پهناور ایران که بیش از چهارپنجم آن به طور دایم در طول سال بهره‌مند از آفتاب است از یک طرف و با وجود سواحل مختلف

نگاه

نامه بی نقطه به رییس‌جمهور

حجت‌الله مصطفوی

دام دآوری موهوم، محصور و راه وصول وعده‌های مساعد مسدود و مساله حالا هم ادامه دارد و آدله ما هم، صدای کولی آوارهای که در محله مسگرها می‌لولد! در هر حال، ادامه معرک‌ای ده‌ساله، می‌رود که ولوله و طوماری در کار آورد، مگر سرور گرمایی اوامر مساعدی صادر و گر که ما وا گردد. هوای گردآلود و معرکه روسای سطحی و کم‌طایع، مرا وادار کرد که هر سال و ماه راهی ادارای و عهددار کاری کردم، در حدی که عده‌ای کارآمد اداری در رده‌های والای علمی و کاری، عهددار حمل‌گاری مذارک محصور در سوله‌های مطرود آمده و سطح مسوول اداره هر‌جد سرکارگر، صدون معکوس کرد. سوادهای محال، راهکارهای سطحی، عملکرد کرد و کلام‌ها و اعمال هُمُیل طی سال‌ها، موموم مهلکی را در کم همه مردم – مکلا و معمم، دارا و محروم،

نگاه

که داس ماه در هاله او و دود دل آحاد مردم، کم می‌گردد؟ دعاگو هم که عهددار کارهای اداری، علی‌الاصول در دام درها و گرهم‌های کار عامه مردم محصورم، اما کمپهری معبودی در رأس امور، روال عادی و رسمی کار ما و عده‌ای کادر اداری کارآمد و سرآمد را مسدود کرده و گرّه و گرّه آورده و می‌رود که حاصل کارها و عملکردهای عالی، ملا و دلمردگی گردد. در طول سال‌ها، روسای مصرر کار در مورد کارگماری گروه‌های سرآمد و ماهر، داد کلام داده و مکرر وعده‌ها کرده که در مندار اصلاح امور، راه‌های صعود همکاری و حصول دلگرمی هر کُنام هموار گردد. مرسوله‌ای رسمی هم که راه ا هوام می‌کرد صادر ولی در عمل محکوم کمپه‌لی و معطلی و اهمال می‌گردد. در مبارک کار در اموسسه ملّی امور مردم ماهر و سرآمد، در

اول هر کار حمد کردگار دودد عالم آلام دهر و طالع مسعود

حمد و درود کردگار دادگری که از طلوع مهر عالم‌آرای او، ادامه راه درواری سرد و ملال‌آور را مسدود کرد و اداره امور ملک و عوم را موکل اراده عالمی مداراسلک آورد که در دوره او، حل هر کور اهم امور و کسری آلام مردم احساس می‌گردد. دعای ما در درگه دادار دادرس، حامی و همراه کسی گردد که همواره ره‌مدسارالای و صلاح‌ملک را ادامه دهد و دل در گرو مهر مردم دارد. حالا هم که آرام‌آرام در ادامه سال‌های سرد و کدر، طلوع سحر مدرا و مراد احساس می‌گردد، در طرhc گله‌های دل مرددم در کلاس درس علمای مرام و آدم‌گری، طرح گله‌های دل، معادل سوداگری آمده در حالی که آوای رودر رود هر مادر سسُوگوار، در دل کوه‌ها و صحرای لاله می‌کارد. اما دردا که آدمی در ورطه اسوز اهل و اولاد و گرهِ‌های مالی، کر و کور می‌گردد. دردا که گرگ حرص و طمع، رمۀ آس‌ال عالی آدمی را می‌درد. کوراهی که در او گام‌های مردم ما محکم و دل‌های سرد ما گرم گردد؟ کو دوی درها و موعِد کمکارگی همه، در حالی